

کتابخانه کوشش‌های پژوهشی

گفت‌وگو با دکتر علی رواقی

● دکتر سنگری: از گذشته، تحصیلات و استادان خودتان بگویید، به خصوص از دوره‌ای که حضرت‌عالی با دکتر شهیدی همکاری داشتید.

دکتر رواقی: من متولد سال ۱۳۲۰ هستم. کارهای فرهنگی و ادبی را از سال ۱۳۴۵ شروع کردم. اما اگر بخواهم از پیشینه کار و زندگی در مشهد بگویم. در دبیرستان «دانش» درس را تمام کردم. در دوره دبیرستان هم به اعتبار خانواده (که فرهنگی بودند) علاقه زیادی به کارهای ادبی داشتم. آن وقت‌ها، کتاب‌هایی مانند شاهنامه، دیوان حافظ، قرآن و گاه کتاب‌هایی دیگر مانند اسکندرنامه و امیرارسلان بر روی رف‌خانه ما پیدا می‌شد. این کتاب‌ها بارها و بارها خوانده شد. عمومی من (که خدا رحمتش کند) هم پزشکی بود و هم درس حوزه خوانده بود. ایشان علاقه زیادی به ادبیات داشت و به صورت منظم از دوران کودکی با من دستور زبان کار می‌کرد. وی جزوه‌های مرحوم فروغی را تهیه می‌کرد و هر بار به مشهد می‌آمد. جزوه به جزوه با من پیش می‌رفت. پنج‌شش ساله بودم، عمویم در کنار توضیح دادن دستور زبان، مسائل پزشکی را هم برای من توضیح می‌داد که با همه امکانات، رشته پزشکی را ادامه ندادم. غرض این که با شاهنامه از همان دوران کودکی خوگر شدم.

مادر بزرگ مادری من، درس حافظ می‌گفت، عده‌ای به خانه ما می‌آمدند و ایشان با همان شیوه قدیمی ولی با اطلاعاتی بسیار خوب حافظ درس می‌داد.

در دوره دبیرستان هم استادی بسیار نازنین، شریف و پاک به نام استاد «بازرگانی» داشتم که زحمت بسیاری برای ما کشیدند. سال سوم دبیرستان بودیم که در مشهد دانش‌آموز

برگزیده شدم و برای تشویق در اردوی رامسر شرکت کردم. من دانش‌آموز رشته طبیعی بودم اما در ادبیات برگزیده شدم و به رامسر رفتم. علاقه من به ادبیات باعث شد که پزشکی را دنبال نکنم و به سراغ رشته ادبیات بروم. در آن سال‌ها دکتر فیاض رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد بود و بعدها استاد دکتر یوسفی، دکتر احمدعلی رجایی بخارایی و دکتر جلال متینی نیز به این دانشکده آمدند و هر یک در حوزه تخصصی خودش بسیار خوب عمل می‌کرد. بعد که در سال ۱۳۴۴ به تهران آمدم قرار بود در امتحان دکتری شرکت کنیم که به فوق‌لیسانس بدل شد.

به دلیل تکرار برخی از زمینه‌های دروس مانند شاهنامه، درس‌ها جذابیت خاصی برای من داشت. من از همان سال‌های ۱۳۴۰ عده‌ای از دوستان را دور هم جمع و برگه‌نویسی را از همان سال‌ها آغاز کردم. در دانشکده هریک از استادان اصرار به کار بر روی آثار یکی از شعرا داشتند: یکی تحقیق در اشعار رودکی را پیشنهاد می‌داد؛ دکتر رجایی بخارایی اصرار داشت در زمینه شاهنامه کار کنیم. علاقه به شاهنامه باعث شد در تمام طول این سال‌ها کار پژوهشی بر روی شاهنامه را ادامه دهم. سال ۱۳۴۹ بود که استاد مینوی، من را مسؤول بخش پژوهش بنیاد شاهنامه کرد.

● چند سال با مرحوم مینوی در بنیاد شاهنامه همکاری کردید؟

پنج سال اما قبل از آن از سال ۱۳۴۴ که استاد مینوی در بنیاد فرهنگ مشغول به کار بود، به صورت مرتب و پیوسته با وی در تماس بودم؛ یعنی حدود ۱۰ سال با ایشان همکاری داشتم. به تعبیر بسیاری از کسانی که با استاد مینوی کار

زبان متون
فارسی در
حوزه‌های مختلف
متفاوت است؛
بنابراین درسی
با نام
«گونه‌شناسی
زبان فارسی»
پیدا شد

گونه‌ای از
زبان فارسی
و در درون
گونه‌های مختلف
زبان فارسی،
گویش‌های
متفاوت زبان
فارسی جای
می‌گیرد. پس
متون ما بر
پایه حوزه‌های
مختلف مثلاً
حوزه فرارود یا
ماوراءالنهری اما
گویش بخارایی
و سمرقندی را
داراست

کرده‌اند، ۱-۲ ماه کار با ایشان هم سخت بود اما استاد محبت ویژه‌ای به من داشت و من را مثل فرزند خودشان می‌شمردند و به تعبیر خودش من جای خالی فرزندانشان را پر می‌کردم که خارج از ایران بودند.

در کنار کار شاهنامه و جذب تعداد زیادی از علاقه‌مندان به پژوهش در این باره، علاقه زیادی به متون داشتم. مطالعه در فرهنگ‌ها یکی از علایق من بود. این کاری است که شاید کسی به سراغش نرود. اما من به آن علاقه‌مند بودم. فرهنگ‌هایی چون لغت‌نامه را زیرورو می‌کردم و متوجه شدم کاستی‌های فرهنگ‌نامه زیاد است. به دنبال برخی لغات به سراغ فرهنگ‌نامه‌ها می‌رفتم و می‌دیدم که آن لغت در فرهنگ‌نامه وجود ندارد. این باعث شد که در سال‌های ۴۸-۱۳۴۷ شروع کردم به جمع‌آوری موادی برای ذیل فرهنگ‌های فارسی که یک جلد آن در سال ۸۱-۸۰ چاپ شد. قصد من این بود که ۱۰ دفتر از این مجموعه چاپ شود، مواد آن را هم آماده کرده‌اند. می‌توانم به جرئت بگویم که هیچ دانشجویی نمی‌تواند کتاب و متنی را با کمک این فرهنگ‌های در دسترس بخواند.

• یعنی فرهنگ‌های در دسترس استاندارد نیستند؟

نه! ضبط نشده است. البته شیوه‌های جمع‌آوری مواد صحیح بوده است اما گستره متون فارسی به قدری زیاد است که فراهم کردن همه یادداشت‌ها پاسخ‌گوی هیچ‌کس نیست. کوچک‌ترین متن فارسی ما دیوان رودکی است که حدود ۶۰۰ بیت و با ابیات الحاقی حدود ۱۰۰۰ بیت دارد، اما فرهنگ‌های ما دشواری‌های واژگانی این متن را ندارند و یا توضیح درستی درباره آن ارائه نکرده‌اند.

این مشکل بزرگ فرهنگ‌های ما است. به همین دلیل به دنبال این رفتم که یادداشت‌هایی برای تنظیم یک فرهنگ فارسی جمع‌آوری کنم که در این دفتر در حدود ۲۷ میلیون یادداشت برای فرهنگ فارسی داریم.

• این که با همه فرهنگ‌های موجود ما باز هم نمی‌توانیم یک متن ادبی را آن‌گونه که است، درک و دریافت کنیم، ناشی از این است که واژه در متن هویت ویژه‌ای دارد که متفاوت با توضیحاتی است که درباره آن لغت در فرهنگ‌ها داده شده است یا این از مسئله دیگری ناشی می‌شود؟

این نکته مهمی است ولی گستره وسیعی دارد که اگر بخواهیم به آن بپردازیم چند ترم تحصیلی وقت می‌گیرد. این تعبیر درست است، البته مجموعه لغات از متون در نیامده است. نه این است که همه لغات را استخراج کرده‌اند و توضیح کافی نداده‌اند. شمار زیادی از متون ما در همین ۵۰ سال اخیر چاپ شده است من علاقه زیادی به کار در ترجمه‌های

قرآن داشته‌ام. مجموعه متون قرآنی هم ناشناخته بود که خوشبختانه دکتر خانلری موافقت کردند این ترجمه‌های مختلف قرآن چاپ شود. با وجودی که ایشان سؤال داشتند چرا اصرار به چاپ ترجمه‌های مختلف قرآن داری. پاسخ من این بود که این ترجمه تفاوت‌های زبانی دارند و این تفاوت‌ها از گستره‌های جغرافیایی مختلف ایران ناشی می‌شد.

به همین جهت باید توجه داشت که زبان متون فارسی در حوزه‌های مختلف متفاوت است؛ بنابراین درسی با نام «گونه‌شناسی زبان فارسی» پیدا شد که خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفته است. جدا از این که می‌توان گفت زبان مطلق است و خود زبان به تنهایی در هیچ‌جا کارایی کامل ندارد. اما من چون مدتی معلم ادبیات بوده‌ام، اطلاعاتی در حوزه واژگانی گردآوری کرده‌ام که در متون ادبی یا در زبان فارسی کاربرد بیشتری دارد؛ بنابراین می‌توان گفت مجموعه متون فارسی در یک حوزه نوشته نشده است. مثلاً شاهنامه در حوزه توس با زبان معیار، ترجمه تفسیر طبری در ماوراءالنهر با بهره‌وری از فارسی کاربردی در آنجا نوشته شده است. زبانی که سغدی گونه گفتاری‌اش را تشکیل می‌داده است و تا قرن ششم هم ادامه داشته است. ساخت سغدی در ترجمه تفسیر طبری اثر داشته است و به همین خاطر ساختار صرفی این اثر متفاوت است. ساخت نحوی آن هم چون مترجمان به ساختار نحوی قرآن پایبند بوده‌اند، سعی کرده‌اند واژه‌ها را در زیرنویسی و برابرگذاری قرآنی، نحو قرآنی را نگه دارند اما گاهی ساختار نحوی هم از ساختار زبان فارسی اثرپذیر بوده است. پیدا شدن مسئله‌ای به‌عنوان «گونه‌شناسی زبان فارسی» نشان می‌دهد که شناخت زبان کاربردی هر حوزه در دوره گونه زبانی را می‌سازد. گونه زبانی شامل اطلاعات از زمینه لغت فارسی است. من گیاه‌شناسی، طب و بسیاری از دانش‌هایی را که در زبان است نمی‌دانم و با واژگانش آشنا نیستم؛ بنابراین استفاده از واژه زبان فارسی غلط است.

ما باید بگوییم گونه‌ای از زبان فارسی و در درون گونه‌های مختلف زبان فارسی، گویش‌های متفاوت زبان فارسی جای می‌گیرد. پس متون ما بر پایه حوزه‌های مختلف مثلاً حوزه فرارود یا ماوراءالنهری اما گویش بخارایی و سمرقندی را داراست. قدمای ما واژه‌های لغت سمرقندی و بخارایی را استفاده کرده‌اند که این لغت‌ها به زبان تغییر یافته است؛ درحالی که این زبان نیست و در حوزه ماوراءالنهر غلبه با زبان‌های ایرانی میانه شرقی بوده است. زبان‌های ایرانی میانه شرقی هم شامل سغدی، خوارزمی، سکایی، بلخی و ختنی است. درست است که بلخ در فرارود نبوده و در فرارود قرار داشته است اما در این حوزه این پیوندهای زبانی مولانا با زبان فرارود بسیار زیاد است که من در کار گونه‌شناسی در حال نوشتن این موضوع هستم.

آنچه آقای دکتر سننگری به آن اشاره کردند، به این دلیل است که گونه‌ها بررسی نشده‌اند. گویش‌ها شناخته نشده‌اند. مثلاً ترجمه تفسیر طبری را داریم و چون مطابق روایتی که در ابتدای این ترجمه آمده است، هفت تن این تفسیر را ترجمه کرده‌اند، اما این هفت تن از یک حوزه زبانی برنخاسته‌اند. اینها با هم تفاوت ساختاری داشته‌اند اما با هم، هم‌داستان شده‌اند و ترجمه بسیاری از لغات حوزه فرارود یا بلخ را دارد؛ در حالی که یکی از آنان اهل مرو است که فرورود محسوب می‌شود. این یعنی پیوند این دو زبان (زبان بلخی و فرارودی) زیاد بوده است که اینها را فرارودی می‌خوانند. متون چاپ شده ۵۰ سال اخیر، واژگان تازه‌ای را نشان داد؛ مثلاً همین چند کار من یا کارهای گستره دیگران را در نظر بگیرید، واژگانی را دارد که در بسیاری از فرهنگنامه‌های پارسی اصلاً ضبط نشده است. ۲۵ سال از چاپ قرآن قدس می‌گذرد اما فرهنگ سخن که درآمده است، لغات این ترجمه قرآن را ضبط نکرده است. به دلیل این که تصور کرده‌اند این لغات گویشی‌اند. اتفاقاً این لغات گویشی نیستند و یکی از گونه‌های بزرگ زبان فارسی را تشکیل می‌دهند به خاطر این که متأثر از ساختار زبان پهلوی است و تمام ویژگی‌های زبان پهلوی را در خودش دارد.

• حتی اگر گویشی هم باشد باز هم به واسطه یک متن بزرگی، وارد زبان فارسی شده است.

جدای از این، حتی اگر گویشی هم باشد، ترجمه تفسیر طبری هم گویشی است. تحقیقاً می‌توان گفت بیشترین متون قرآنی ما از حوزه زبانی مترجم آن متأثر است. به خاطر آن که مترجم می‌خواست مردمی که در حوزه زبانی‌اش زندگی می‌کردند، اثرش را بخوانند و بفهمند و دریابند.

گونه‌شناسی فقط محدود به متون قرآنی نمی‌شود. این ادامه پیدا می‌کند و کتاب «تکمله الاصناف» هم که چاپ می‌شود، حوزه ماوراءالنهری است چون اثری از نویسندگانی اهل کرمینی است که در ۱۶-۱۷ فرسنگی بخارا قرار داشته است و حدود ۱۰۰۰ واژه سُغدی در این کتاب به کار رفته است که در هیچ فرهنگ فارسی نیامده است.

دبیران ما هم در دانشکده‌های ما محدود به حوزه‌های پژوهشی خاصی می‌شوند. اما وقتی انسان معلم می‌شود، فکر می‌کند همه چیز را می‌داند و این واقعاً مشکل ساز است.

بعضی‌ها هم تعمدی دارند که نشان بدهند در تمام این حوزه‌ها واحد می‌موت‌اند. این است که این ویژگی بدبختی بزرگی برای دانشگاه‌های ما شده است. دبیران ما از کجا فارغ‌التحصیل می‌شوند؟ استادان ما از کجا می‌آیند؟ همه از همین دانشکده‌ها بیرون می‌آیند. در دوره اول در دانشکده ادبیات، غلبه با «عربیات فارسی» بوده است نه با «ادبیات فارسی». ضمن آن که بسیاری از استادان بزرگ و دانشمندان

دکتر رواقی (۱۳۲۰) کارهای فرهنگی و ادبی را از سال ۱۳۴۵ شروع کرد. در دبیرستان «دانش» مشهد درس را تمام کرد. دانش آموز رشته طبیعی بود اما در ادبیات برگزیده شد و به سراغ رشته ادبیات در دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد رفت. در سال ۱۳۴۴ برای شرکت در امتحان دکتری به تهران آمد. علاقه به شاهنامه باعث شد در تمام طول این سال‌ها کار پژوهشی بر روی شاهنامه را ادامه دهد. سال ۱۳۴۹ استاد مینوی، وی را مسؤول بخش پژوهش بنیاد شاهنامه کرد.

گونه‌شناسی راه
تازه‌ای را برای
ما می‌کشاید اما
این‌که چطور
می‌شود همه
را متوجه
گونه‌شناسی کرد
و کاربرد زبان در
حوزه و دوره را
به همگان نشان
داد و گفت که
دیگر سبک‌هایی
مثل خراسانی
و عراقی وجود
ندارد. سبک
خراسانی اگر
وجود داشت
تفاوت زبانی بین
زبان فردوسی و
رودکی کجاست؟
این دو، زبان‌های
متفاوتی دارند
چون یکی به
حوزه فرارود
تعلق دارد و
دیگری به حوزه
توس

بی‌نظیری (که تا الان هم نظیرشان نیامده و شاید نیاید) مثل استاد فروزانفر به دلیل این‌که شاگردی ادیب اول را داشته‌اند، همان راهی را رفته‌اند که ایشان رفته‌اند و هم به ادبیات فارسی کار داشته‌اند و هم به ادبیات عربی. یا مرحوم استاد بهار که شاگردان ادیب اول بوده‌اند. و ادیب اول تا آنجا که من از خود استاد فروزانفر شنیده‌ام، توجه زیادی به فارسی داشته‌اند و این خیلی مهم بوده است. بقیه استادان دیگر هم چون استاد همایی، قریب، بهمنیار به ادبیات عرب بیشتر توجه داشته‌اند و حق هم با آن‌هاست.

در دوره دوم تلفیقی از این دو گروه به‌وجود آمد؛ مثلاً استاد دکتر زرین کوب، دکتر معین، دکتر صفا تلفیقی بین علوم ایران و اروپا ایجاد کردند و الان هم که در دانشگاه‌های ما دوره خاموشی حاکم است و عموماً مگر کسی به‌صورت انفرادی کار کند.

مثل خود دکتر ذوالفقاری که بر روی امثال و زبانزدها کار می‌کنند. ممارست ایشان باعث توانمندی‌شان می‌شود و خواهش من این است که آن کوشایی را داشته باشند و تلاش کنند امثال‌وحکم ما منحصر به کتاب دهخدا نباشد و ایشان امثال و حکمی نه در چهار جلد که در ده جلد دریاورند. چون الان متون ما به چنین کارهایی نیاز دارد. گونه‌شناسی راه تازه‌ای را برای ما می‌کشاید اما این‌که چطور می‌شود همه را متوجه گونه‌شناسی کرد و کاربرد زبان در حوزه و دوره را به همگان نشان داد و گفت که دیگر سبک‌هایی مثل خراسانی و عراقی وجود ندارد. سبک خراسانی اگر وجود داشت تفاوت زبانی بین زبان فردوسی و رودکی کجاست؟ این دو، زبان‌های متفاوتی دارند چون یکی به حوزه فرارود تعلق دارد و دیگری به حوزه توس. فردوسی به زبان معیار صحبت می‌کند اما ترجمه‌های قرآن در همان دوره به زبان گفتاری برای مردم نوشته شده است. برابر نهادهای آن ممکن است برگرفته از زبان ادبی یا سغدی باشد (که شماری از آن‌ها هست) اما زبانی است که مردم آن را می‌فهمند. این یکی از مسائلی است که باید به آن توجه شود. این گونه‌شناسی هنوز هم از بین نرفته است. ما الان در زبان فارسی گونه‌های زبانی کردی، بلوچی و مانند آن داریم که در فرهنگ‌ها ضبط نشده است.

● دکتر ذوالفقاری: شما بر آسیب بزرگی که در رشته‌های دانشگاهی وجود دارد دست گذاشته‌اید. ما باید در کنار رشته ادبیات فارسی، رشته زبان فارسی داشته باشیم، که به‌طور خاص به زبان فارسی بپردازد. البته نه از منظری که زبان‌شناسان به این موضوع می‌پردازند. اما رشته زبان فارسی باید یکی از رشته‌های گروه ادبیات فارسی باشد که به

بررسی این مباحث بپردازد. بحث فرهنگ‌ها و کاستی‌هایشان باعث می‌شود، مصححان یا کاتبان قدیمی واژه‌ای را به دلیل ضبط‌نشدن در فرهنگ‌ها نیابند و تصور کنند این واژه، شبیه واژه دیگری است، و آن را تغییر می‌دهند. مصحح بارها کلمه اصیل و درست را به کلمه‌ای تغییر داده است که خودش آن را می‌فهمیده است.

این عادی‌ترین کار است. من می‌خواهم این نکته را به گونه دیگری بیان کنم. خود مقوله تصحیح در ایران چندان دیرینه نیست. ممکن است در روزگار گذشته پیشینه‌ای برای این کار وجود داشته باشد؛ مثلاً نسخه‌های مختلف را مقابله می‌کرده‌اند، ولی به‌صورت علمی از روزگاری آغاز شده است که علامه قزوینی به اروپا رفتند و تحت تأثیر شیوه تصحیح آن‌ها قرار گرفتند که البته بخشی از آن خیلی خوب است و بخشی از آن نه! بخش خوب آن روشمندی‌اش را نشان می‌دهد. ولی در بخش دیگر آن سرشت زبان فارسی و کاربردها و ساختار زبان فارسی را نمی‌توان در آن جا قرار داد. ما همه واژه‌های زبان فارسی را نمی‌شناسیم چون گونه‌هایی داشته‌ایم که از بین رفته است. آن‌ها چنین مشکلی ندارند. واژه ناشناخته‌ای در زبان آن‌ها وجود ندارد. زبان نوشتاری و گفتاری آن‌ها در طول تاریخ به گونه‌ای به‌هم پیوسته است که امروز یک زبان دارند و هر چه را می‌گویند می‌نویسند.

ما قرن‌ها فاصله داریم تا زبان گفتاری و نوشتاری‌مان به هم برسد. برای این‌که ما گونه ادبی را گونه معیار تهران در نظر می‌گیریم که این گونه گفتاری در همه حوزه‌ها یکسان نیست و در بسیاری حوزه‌ها اصلاً نمی‌خواهند این گونه زبانی را داشته باشند. کار تصحیح کار دقیق و ظریفی است و مصحح باید بسیار پخته باشد تا بتواند این کار را درست انجام دهد.

● دومین بحثی که فقدان در دانشکده‌های ما حس می‌شود، بحث متن‌شناسی و روش‌های متن‌شناسی است؟ نظر شما در این باره چیست؟

ما حوزه‌های زبانی مختلفی داریم: حوزه سیستان که ترجمه قرآن قدس در آن انجام شده است و به کلی ساختار زبان آن با ترجمه تفسیر طبری متفاوت است؛ یعنی این قدر تفاوت دارد که نمی‌شود این دو را با هم سنجید (گاهی می‌توان دو گونه زبانی را با هم بسنجید اما در این مورد امکان‌پذیر نیست).

داوری‌هایی که در این باره انجام شده است، به قدری بر پایه ناآگاهی از گونه‌شناسی بوده است که اصلاً نمی‌توان آن‌ها را طرح کرد. این است که گونه‌شناسی راه تازه‌ای است. دانشجویان باید بتوانند جدا از گرایش‌های مختلف‌شان،



ترکیبی نیست. اینها مسائل بنیادی و اساسی است که توجه به آن ضروری است.

● این مسائل کلاً رویکرد نسبت به ادبیات، حوزه ترجمه، پژوهش و شرح را تغییر خواهد داد.

زبان فارسی یک زبان اشتقاقی هم هست، اما تا به حال کسی در این باره صحبت نکرده است و علتش هم این است که صحبت در این باره موقوف به این است که مجنونی چون من موضوع گونه‌شناسی زبان را دنبال کند و بعد به این جا برسد که اشتقاق وجود دارد.

بحثی که درباره اشتقاق بر روی آن کار کرده‌ام، موجود است اما من از این می‌ترسم که سر بر زمین بگذارم و کسی بدون این که این بحث را بفهمد نتایج تحقیقاتم در این باره را به دور بیندازد. این کار به پژوهشگر متخصص نیاز دارد. اگر دانشکده این راه را برای گونه‌شناسی در پیش نگیرد این درس از بین رفته است.

● دکتر ذوالفقاری: گردآوری واژگان محلی نادر یکی دیگر از کارهای اساسی است. من این واژه‌ها را در ضرب‌المثل‌ها دیده‌ام. این واژه‌ها در زبان رسمی وجود ندارد. بسیاری از واژه‌های محلی نادر امروزه نیز در گویش‌های مختلف کاربرد دارد. بخش اعظم کار شما در زمینه فرهنگ‌نویسی در حوزه ماوراءالنهر بوده است. آیا به نظر شما در حال حاضر استادان و پژوهشگران این حوزه در تاجیکستان و افغانستان به مقوله‌های تاریخی واژه هم دقت می‌کنند؟ آن‌ها اصلاً از چنین مقوله‌هایی دور هستند.

● این خودش خطری است. به نظر شما لزومی دارد ما در این جا رشته‌هایی برای پژوهش درباره زبان‌های ماوراءالنهری تأسیس کنیم؛ زیرا بخشی از زبان ما در این حوزه ریشه دارد؟ شما در حال احیا و باز کردن راهی هستید که هیچ‌وقت به بن‌بست نمی‌رسد.

آقای دکتر احمد گیوی کتاب دستور زبانی نوشته‌اند. با ایشان که از دوستان قدیم هستند در این باره صحبت می‌کردم و گفتم دستور زبان به کتابی که شما نوشته‌اید، محدود نمی‌شود. ما حداقل سه نوع دستور زبان نیاز داریم. یکی از این دستورهای زبان، دستور زبان متون قدیم (گونه‌شناسی‌ها و تفاوت‌های واژگانی موجود در آن‌ها) است.

● استاد از حضور شما در این جمع و پذیرش این مصاحبه تشکر می‌کنیم.

گرایشی هم به گونه‌های مختلف زبان فارسی داشته باشند؛ یعنی یکی از گرایش‌هایشان، متون ماوراءالنهری باشد و گونه ماوراءالنهری یکی از گونه‌هایی است که از قرن چهارم تا کنون زنده است. اما گونه زبانی ترجمه قرآن قدس به دلایل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از بین رفته است.

این نشان می‌دهد که گونه‌ها در همه جا پایدار نیستند و گاه حتی زمان آغازشان هم برای ما نامشخص است؛ مثلاً گونه ماوراءالنهری را ما از قرن چهارم که ترجمه تفسیر طبری و شعر رودکی را در اختیار داریم می‌شناسیم و می‌توانیم آن را داوری کنیم. این یکی از مشکلات بزرگ است.

● پس تفاوت گونه‌ها فقط منحصر به حوزه نیست و به تفاوت در دوره نیز برمی‌گردد.

دقیقاً. مثلاً همین گونه ماوراءالنهری، تحقیقاً در دوره اول به دلیل فعال بودن زبان سغدی، واژه‌های سغدی در آن فعال بوده است. سغدی از بین نرفته است. مانند گونه زبانی ترجمه قرآن قدس، در حوزه سیستان که در قرن ۵-۴ نوشته شده است.

حتی در ترانه‌های سیستانی که آقای دکتر «عیسی نیکوکار» گردآوری کرده‌اند، هنوز واژه‌هایی می‌بینید که در قرآن قدس وجود دارد. یا کتاب «محمدی خمکی» که واژه‌های سیستانی را نوشته است، واژه‌هایی را آورده است که در قرآن قدس یا معظم‌الاسواء به کار رفته است و هنوز در آن جا زنده است و کاربرد دارد اما ساختار قرآن قدس که شبیه ساختار زبان پهلوی بوده است، دیگر وجود ندارد.

زبان‌های پهلوی و سغدی هر دو از زبان‌های ایرانی‌اند اما تفاوت زبان پهلوی و سغدی آن اندازه است که ساختارهای صرفی زبان پهلوی در سغدی نیست ولی واژگان مشترک دارند.

من مطالعاتی درباره زبان سغدی هم داشته‌ام. گویش یغناوی را هم دنبال کرده‌ام. گویشی که از زبان سغدی باقی مانده است و هنوز در حوزه یغناو دره زرافشان این گویش کاربرد دارد و حدود ۱۰ هزار گویشور دارد. واژه‌های سغدی هنوز هم در این گویش وجود دارد.

ما در زبان فارسی با دشواری بزرگی مواجه‌ایم: سبک‌شناسی از بین می‌رود چون سبک خراسانی معنایی ندارد. اگر سبک خراسانی سبک ویژه‌ای بوده است، مولانا به سبک خراسانی بوده است یا عراقی؟ سعدی عراقی است؟ هم زبان و فرهنگ این دو با یکدیگر متفاوت بوده است؛ بنابراین در شناخت زبان، دو مسئله مهم «گونه زبانی» و «گونه فرهنگی» وجود دارد. تا وقتی درباره این گونه‌های زبانی و فرهنگی کاری انجام نشود دانشجوی ادبیات با زبان آشنا نمی‌شود.

مسئله دیگر اشتقاق است. زبان فارسی تنها زبان پیوندی با